

سه گونه ترجمه

جان درآیدن

ترجمه سارا خزاعی

روشهای ترجمه را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. نخست ترجمه تحت اللفظی است که در آن متن کلمه به کلمه و خط به خط از زبانی به زبان دیگر برگردانده می‌شود. روش دوم روش نقل به معنی (paraphrase) است. در این روش مترجم نویسنده را همواره در مد نظر دارد اما توجه خود را بیشتر به معنی متن معطوف می‌دارد تا به لفظ. مترجم معنی متن را به بیان دیگر باز می‌گوید اما تغییری در آن ایجاد نمی‌کند. روش سوم روش اقتباس (imitation) است. در این روش مترجم (اگر دیگر بتوان او را مترجم نامید) به خود اجازه می‌دهد که در لفظ و معنی تصرف کند و در مواردی هر دو را کنار می‌نهد، نکات کلی چندی از متن الهام می‌گیرد و به میل خود متن را بازنویسی می‌کند.

درباره روش اول، کنت روسکومون گفته هوراس را چنین ترجمه کرده: «همچنین نباید کلمه به کلمه ترجمه کنید و در امانتداری افراط کنید.» افراط در امانت‌داری همچون ملانقطی بودن است. این باوری است که از خرافه پرستی و تقلید کورکورانه زاده می‌شود. سیرجان دهنام نیز ترجمه سرریچارد فن شاو از پستوریدو^۱ را چنین مورد ستایش قرار می‌دهد:

بر آن شیوه پست، بزرگوارانه خط بطلان کشیده‌اید،

شیوه برگردان لغت به لغت و خط به خط.

شیوه‌ای بدیع را پی گرفته‌اید

تا ترجمه و مترجمانی برتر پدید آورید؛

شما آتش را پاس می‌دارید و آنان خاکستر را.

به معنی وفادارید، اما به حیثیت نویسنده وفادارترید.

ترجمه‌های تحت اللفظی بندرت روان و خوشایند هستند، چرا که در زبانی نظیر لاتین — که بسیار دقیق و موجز است — یک لغت گاه در بردارنده معنایی گسترده است که زبانهای دیگر — به علت بدوی بودن یا محدود بودن — از بیان آن معنی با کلماتی بیشتر ناتوانند. علاوه بر این اغلب استعاره‌ها در لاتین با اصطلاحاتی بیان می‌شوند که در ترجمه به انگلیسی نمی‌توان آنها را حفظ کرد.

باری، مترجمی که تحت اللفظی ترجمه می‌کند، همزمان با چنان مشکلات متعددی روبروست که هرگز امید نمی‌رود بتواند از بند همه آنها رهایی یابد. او باید پیوسته توجه خود را به اندیشه نویسنده و به کلماتی که او برگزیده، به معادلهای تک تک کلمات در زبان دیگر و نیز به تعداد کلمات و قافیه متن اصلی معطوف کند. مثل آن است که فردی بخواهد با پاهای بسته روی طناب برقصد. شاید این فرد بتواند به مدد احتیاط از سقوط خود جلوگیری کند، اما بی تردید نمی‌تواند موزون و زیبا برقصد. چه کار احمقانه‌ای. کدام انسان عاقلی خود را به مخاطره می‌اندازد تا دیگران فقط به این دلیل که او نیفتاده و گردن خود را خرد نکرده برایش هلهله کنند. در ترجمه تحت اللفظی هوراس، بن جانشون مقید به حفظ تعداد سطرها بود و در نتیجه نتوانست از ایجاد ابهام جلوگیری کند. هوراس خود هیچگاه به ترجمه تحت اللفظی اشعار یونانی تن در نمی‌داد چرا که چنین ترجمه‌ای از ظرافت و وضوح تهی می‌شود. هوراس سه سطر نخست اودیسه را در دو خط ترجمه کرد، اما توانست با مهارت از دامهای ترجمه تحت اللفظی بگریزد. در عین حال عبارت «رنجهای اولیس» که عبارت مهمی در این جمله است در ترجمه از قلم افتاده است.

Muse, speak the man, who, since the seige of Troy,
So many towns, such change of manners saw.

(برگردان ترجمه هوراس به انگلیسی)

مشاهده این مشکلات در ترجمه تحت اللفظی در گذشته‌ای نه چندان دور، دو تن از صاحب‌نظران برجسته ما، سرجان دنهام و آقای کاولی را بر آن داشت تا شیوه جدیدی در ترجمه ابداع کنند که به پیشنهاد آقای کاولی بر آن نام اقتباس نهادند. از آنجا که این دو، دوست یکدیگر بودند معتقدم در زمینه اقتباس در ترجمه نیز با یکدیگر تبادل نظر می‌نموده‌اند و بر این اساس استدلالات ایشان برای بکارگیری چنین روشی تفاوت چندانی با یکدیگر ندارد، گو اینکه سرجان دنهام اصولاً میانه‌روتر از آقای کاولی است. ظاهراً بنظر این اساتید اقتباس در ترجمه بدان می‌ماند که شاعری بکوشد درباره موضوعی واحد همچون شاعری پیش از خود بنویسد. چنین شاعری عبارات را عیناً بر نمی‌گرداند و خود را محدود به الفاظ و معانی شاعر پیشین نمی‌کند، بلکه صرفاً او را الگوی خود قرار می‌دهد و می‌کوشد چنان بنویسد که اگر آن شاعر معاصر و هم‌میهن او بود می‌نوشت. اما گمان نمی‌کنم که هیچیک از این دو هیچ مرزی برای آزادی مترجم قائل نشده باشند، چنانکه در قصاید پیندار، رسوم و شعائر یونان قدیم بر جای خود باقی مانده است. اما نمی‌دانم چه مصیبتی بر پا خواهد شد اگر از این پس نویسندگانی که هم‌تراز آقای کاولی نیستند وی را سرمشق خود قرار

Tell me, Muse, of the man of many ways, who was driven
Far journeys, after he had sacked Troy's sacred citadel.
Many were they whose cities he saw, whose minds he learned of,
Many the pains he suffered in his spirit on the wide sea.

برگرفته از ترجمه جدیدی از اودیسه بقلم ریچموند لاتیمر

ای الهه شعر، درباره دلآوری که هزار چاره‌گری داشت و چون حیل‌های وی ارگ متبرک تروآ را از پای افکند، آنهمه سرگردانی کنشید، شهرها را دید و به آداب و رسوم آنهمه مردم پی برد. (ترجمه سعید نفیسی)

دهند و چنین شیوه جسورانه‌ای را در ترجمه در پیش گیرند. افزودن بر متن یا کاستن از آن که آقای کاولی پیشنهاد می‌کرد کاری بود که تنها از عهده خود او برمی‌آمد، آنهم در ترجمه اشعار پیندار. چرا که تنها او بود که می‌توانست در صورت عدم توافق با آرای نویسنده با ارائه اندیشه‌ای بهتر از اندیشه نویسنده شعر او را اصلاح کند. پیندار را معمولاً نویسنده‌ای دشوارنویس می‌شناسند. درک روابط درونی نوشته‌های او برای خواننده عادی مشکل است. کلامش گاه اوج می‌گیرد و از افق دید خارج می‌شود و خواننده را مهوت برجای می‌گذارد. شعر چنین هنرمند سرکشی را نمی‌توان با روش تحت‌اللفظی ترجمه کرد. نبوغ او سامسون‌وار زنجیرها را از هم می‌گسلد. تنها قریحه متعالی آقای کاولی بود که پیندار را به تکلم به زبان انگلیسی واداشت و این هم راهی نداشت مگر ترجمه به روش اقتباس.

اما اگر آثار نویسندگانی نظیر ویرژیل و اوید که به آسانی قابل درک هستند به این شیوه ترجمه شود، به گونه‌ای که مفاهیم و عبارات، هیچ یک برگرفته از متن اصلی نباشند، دیگر نمی‌توان آن نوشته را اثر ایشان نامید، زیرا متن جدیدی به وجود آمده که کم و بیش آفریده قلم دیگری است. شاید با این روش چیزی پدید آید که از متن اصلی برتر باشد (البته این احتمال در مورد آثار ویرژیل وجود ندارد) اما خواننده‌ای که با اشتیاق درک افکار نویسنده‌ای خواندن متنی را آغاز می‌کند از این ترجمه سرخورده خواهد شد، زیرا کسی که انتظار بازپرداخت طلب خود را دارد از دریافت هدیه‌ای بجای آن خوشحال نخواهد شد.

منصفانه بگویم، در روش اقتباس مترجم به بهترین وجه استعداد و قریحه خود را آشکار می‌کند اما در عین حال اقتباس در ترجمه خیانت بزرگی به یاد و آوازه نویسندگان سرشناس گذشته است. سیرجان دهنام (که خود از آن آزادی که به دیگران توصیه می‌کرد کمتر سود می‌جست) در مورد علت استفاده از شیوه‌ای جدید در ترجمه در مقدمه‌ای ستودنی بر ترجمه ان‌اید می‌نویسد: «روح شعر چندان گریز پا است که در انتقال از یک زبان به زبانی دیگر تمامی تبخیر می‌شود؛ و اگر در ترجمه روح تازه‌ای بر آن دمیده نشود چیزی جز ذرات حاصل از عمل تقطیر باقی نخواهد ماند». درست است که چنین دلایلی در رد ترجمه تحت‌اللفظی موثر هستند، اما ما نیز در اینجا به دفاع از نوع اول ترجمه نپرداخته‌ایم. به گمان من ترجمه تحت‌اللفظی و اقتباس هر دو روشهایی افراطی هستند که باید از آنها دوری جست. پس باید دید که استدلال آقای دهنام در برابر پیشنهاد من که روشی میانه است تا چه حد کارساز تواند بود.

کسی قادر به ترجمه شعر است که خود قریحه شاعری داشته باشد و بر زبان نویسنده و زبان خود کاملاً مسلط باشد. علاوه بر درک زبان شاعر، مترجم باید سیر فکری و طرز بیان نویسنده را نیز کاملاً درک کند و آگاه باشد که چه خصوصیتی نویسنده را از دیگر نویسندگان متمایز می‌کند و تشخیص می‌بخشد. پس از آن مترجم باید قریحه خود را با قریحه نویسنده انطباق دهد. پس آنگاه که زبان مترجم قادر به بیان ذهنیات نویسنده است، افکار او را در قالب جدید اما مشابهی می‌ریزد و چنانچه زبان او قادر به بیان نیست بی‌آنکه به جوهر اندیشه لطمه‌ای وارد آورد تنها پوشش آن را تغییر می‌دهد. در برابر آرایه‌های برونی یعنی الفاظ نیز باید به همین اندازه دقیق بود. اگر ترجمه تحت‌اللفظی عبارات زیبا بنظر می‌آید (که کمتر پیش می‌آید) تغییر آنها به اثر نویسنده لطمه می‌زند. در عین حال، از آنجا که هر زبان سرشار از ظرایف خاص خود است، آنچه در یک زبان دلنشین است چه بسا در زبان دیگر عاری از ظرافت و حتی گاه بی‌معنی باشد و محدود کردن

مترجم به الفاظ نویسنده نابخردانه است. کافی است مترجم اصطلاحات و تعابیری برگزیند که به مفاهیم لطمه‌ای وارد نیاورد. به نظر من مترجم حق دارد تا این حد دست خود را باز نگهدارد اما وارد کردن افکاری نو، برداشتن هر قید و بندی است. بدین سان، جوهر اثر نویسنده به قالبی دیگر منتقل می‌شود اما خطر گم شدن آن وجود ندارد. پس روشن می‌شود که مباحث سرجان دهنام تنها در مورد طرز بیان مصداق می‌یابد چرا که با ترجمه صحیح خطر از بین رفتن افکار در میان نیست، هر چند احتمال آن هست که الفاظ، که بیانگر مفاهیم هستند و به آن زینت می‌بخشند، سنجیده برگزیده شوند و جامه‌ای برازنده بر این افکار نباشند و آنها را از آن تابندگی اصلی محروم کنند.

پس می‌توان نتیجه گرفت که آزادی در انتخاب شیوه بیان تا حدودی پذیرفتنی است و مقید شدن به الفاظ و تعداد سطرهای متن اصلی ضروری نیست. اما بطور کلی احساس و اندیشه نویسنده حریمی دارد که در ترجمه باید ایمن بماند. اگر خصوصیت اوید این است که تخیلی پرشکوه دارد و مترجم در ترجمه از آن می‌کاهد، آن نوشته دیگر از اوید نخواهد بود. اگر کسی بگوید که قطع شاخه‌های زاید به زیبایی کلام اوید می‌افزاید، پاسخ من این است که مترجم چنین حقی ندارد. اگر نقاش چهره آدمی را نقش می‌کند، به بهانه زیباتر کردن چهره، حق دست بردن در خطوط و ترکیبات را ندارد. شاید تغییراتی که او در چشمها یا بینی پدید می‌آورد آن چهره را زیباتر کند، اما وظیفه او این است که شباهت اصل و بدل را حفظ کند. تنها در دو مورد احتمال بروز مشکلی ظاهری هست و آن اینکه اندیشه نویسنده آشکارا مبتدل و یا فریب آمیز باشد. در هر دو مورد یک پاسخ بسنده است و آن اینکه چنین نوشته‌ای ارزش ترجمه ندارد.